نظامی و سحر سخن

احمدزاده، مژده

تا سخن است از سخن آوازه باد نام نظامی به سخن تازه باد

(مخزن الاسرار،ص 40،بیت 8)

سخنور حکیم و خطیب آذربایجان،نظامی‏ گنجوی،آن سان که خود به بلندی مقام خویش در سخنوری معترف است به حق،همان«خروش‏ عرشی»است که هر بامداد نوایی می‏زند و«جمله‏ مرغان شهر»در برابر طبل گویای او بانگ بر می‏آرند و بال می‏کوبند:

شنیدم که بالای این سبز فرش‏ خروسی سپید است بالای عرش

چو او بر زند طبل خود را دوال‏ خروسان دیگر بکوبند بال

همانا که آن مرغ عرشی منم‏ که هر بامدادی نوایی زنم

بر آواز من جمله مرغان شهر برآرند بانگ،اینت گویای دهر

(اقبال نامه-ص 29،ابیات 2-5)

نخستین بار در«مخزن الاسرار»است که نظامی‏ به فضیلت سخن می‏پردازد و به منشأ و مبدأ سخن‏ اشاره می‏کند.از اولین جنبش و تکان قلم مشیت‏ پروردگار«سخن»نگاشته و آفریده شد؛چنانکه در «انجیل یوحنا»آمده است:«نخستین آفریده،کلمه‏ بود،کلمه پیش خدا بود و کلمه خدا بود.»

اولین آفریده خداوند سخن است؛گویی‏ سخنوری و گفتار وامی است از قلم مشیت الهی که به‏ زبان داده شده است.چون پرده از خلوت سرای‏ خاص کنار زدند و هنوز هیچ آفریده‏ای خلق نشده بود، در آن خلوت نخستین آفریده که جلوه‏گر شد سخن‏ بود:

جنبش اول که قلم برگرفت‏ حرف نخستین ز سخن در گرفت

پرده خلوت چو برانداختند

جلوت اول به سخن ساختند

(مخزن الاسرار،ص 38،ادبیات 8 و 9)

در مخزن الاسرار،سخن که در حقیقت پیام و اندیشه‏ای است میان گوینده و شنونده به خطی مانند شده است که این دو را به هم پیوند می‏دهد؛اما ابلاغ‏ این پیام همواره به وسیله کلام میسر است.با توجه به‏ این که مردمان در گذشته به وسیله کبوتر نامه رسان به‏ یکدیگر پیام و خبر می‏فرستادند،شاعر با اضافه‏ تشبیهی بسیار زیبایی«مرغ سخن»را به کار می‏برد.

یعنی پیام رسان اندیشه‏ها کبوتر سخن است.در حقیقت،این شاعرانه‏ترین و امروزی‏ترین تعریفی‏ است که نظامی از سخن به دست داده است.

خط هر اندیشه که پیوسته شد بر پر مرغان سخن بسته شد

(مخزن الاسرار،ص 38،بیت 14)

چنانکه فلاسفه برای ظهور و آفرینش هر چیز علل‏ اربعه را که شامل علت مادی،فاعلی،صوری و غایی‏ است ذکر کردند و در این میان برای علت غایی‏ جایگاهی بس رفیع قائل بودند،نظامی نیز با استمداد از این اصل فلسفی،علت غایی و هدف نهایی آفرینش‏ را سخن می‏داند و در اهمیت سخن بر همین مفهوم‏ تاکید می‏ورزد:

اول اندیشه،پسین شمار این سخن است،این سخن اینجا بدار

(مخزن الاسرار،ص 39،بیت 1)

به مصداق آیه شریفه

«انما امره اذا اراد شیئا فیقول‏ له کن فیکون»

اصلا آفرینش ثمره کلام و سخن است‏ و همه سخنها از همان یک سخن پدید آمد که خداوند فرمود:«کن»و کائنات پدید آمدند.هر چند سخن از ما ظاهر می‏شود،اما به معنی دیگر اوست که ما را به‏ ظهور رسانده است.سخن به منزله جان و حقیقت‏ ذات سخنور است:

در لغت عشق سخن جان ماست‏ ما سخنیم،این طلل ایوان ماست

(مخزن الاسرار،ص 38،بیت 13)

چنین سخنی از دیدگاه نظامی تنها یادگار آدمی‏ است:

یادگاری کز آدمیزادست‏ سخن است آن دگر همه بادست

بنگر از هر چه آفرید خدای‏ تا ازو جز سخن چه ماند به جای

(هفت پیکر،ص 36،ابیات 7 و 8)

حافظ،نیز در این باره می‏سراید:

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر یادگاری که درین گنبد دوار بماند

(دیوان حافظ،غزل 178)

از دیدگاه نظامی،در جهان آفرینش هیچ امری‏ چون سخن،باریک و موی شکاف نیست و سخن از جهت دقت و تبیین،گوی سبقت را از همه آفریدگان‏ ربوده است:

نیست درین بیشه نو خیزتر موی شکافی ز سخن تیزتر

(مخزن الاسرار،ص 38،بیت 15)

بدون تردید،رهبری چنین سخنی بر ذمه عقل‏ است:

خرد،شیخ الشیوخ راه تو بس‏ ازو پرس آنچه می‏پرسی نه از کس

سخن کز قول این پیر کهن نیست‏ بر پیران وبالست آن سخن نیست

(خسرو و شیرین،ص 426،ابیات 1,2)

سخن،نزد نظامی واسطه‏ای ارجمند است که از وجود دل در اندرون آدمی خبر می‏دهد،جان آزاده و قدسی نمی‏خواست در قفس تن گرفتار آید و به دوری‏ از حضرت الهی تن نمی‏داد تا آن که به واسطه‏گری‏ سخن از وجود دل آگاهی یافت و در تن خاکی درآمد. چنانکه گفته‏اند:«دل واسطه جان علوی و تن سفلی‏ است و به بیان دیگر از سویی دل مستفیض است و از جان فیض می‏گیرد و از دیگر سو مفیض است و به تن‏ فیض می‏دهد.»

تا سخن آوازه دل در نداد جان تن آزاده به گل در نداد

(مخزن الاسرار،ص 38،بیت 10)

حکیم گنجه،سخن را تنها از در دل دریوزه می‏کند و بس.چنانکه می‏دانیم او اهل مراقبه و تفکر بود و بر سر زانو می‏نشست و ذکر حق می‏پیوست و در عالم‏ معرفت به مشاهدات عارفانه دست می‏یافت و دل او چون آینه‏ای از غیب خبر می‏داد.از این رو،او آینه‏ چشم جهان بین را دور انداخته و با آینه نهان بین دل، دنیا را می‏نگریسته است:

غافل ازین بیش نشاید نشست‏ بر در دل ریز گر آبیت هست

در خم این خم که کبودی خوشست‏ قصه دل گو که سرودی خوش است

دور شو از راهزنان حواس

راه تو دل داند،دل را شناس

(مخزن الاسرار،ص 47،ابیات 8,10)

نظامی نه تنها از تأثیر شاعران پیش از خود برکنار نمانده بلکه این تأثیر بسیار چشمگیر است.مایه برخی‏ داستانها از«شاهنامه»گرفته شده است.تأثیر زبان‏ شاهنامه بر بیشتر آثار او بویژه«اسکندر نامه»مشهود است.همچنین تأثیر«حدیقه»سنایی بر «مخزن الاسرار»و تأثیر«ویس و رامین»بر«خسرو و شیرین»دیده می‏شود.با این حال،او معتقد است که‏ به دلیل پیرایش بنیادینی که در مایه داستانهای خود داده‏ است،شاعری نوپرداز و به سبب آرایش نوینی که در لفظ آورده سخنوری نوآور است:

گر بنمایم سخن تازه را صور قیامت کنم آوازه را

هر چه وجود است ز نو تا کهن‏ فتنه شود در من جادو سخن

(مخزن الاسرار،ص 45،ابیات 3 و 4)

نظامی خود بارها تصریح کرده است که افکار خود را در مثنوی«مخزن الاسرار»از دیگران به عاریت‏ نگرفته و در شیوه خود مبتکر است:

عاریت کس نپذیرفته‏ام‏ آنچه دلم گفت بگو گفته‏ام

شعبده‏ای تازه برانگیختم‏ هیکلی از قالب نو ریختم

صبحدمی چند ادب آموختم‏ پرده سحر سحری دوختم

(مخزن الاسرار،ص 35،ابیات 11 و 13)

تا آن که خطاب به ممدوح خود(ملک فخر الدین) می‏گوید:

شیوه غریب است مشو نامجیب‏ گر بنوازیش نباشد غریب

کاین سخن رسته‏تر از نقش باغ‏ عاریت افروز نشد چون چراغ

(مخزن الاسرار،ص 36،ابیات 6 و 11)

اعتقاد به ابتکار و بیزاری از تقلید در«شرفنامه»نیز دیده می‏شود:

مگوی آنچه دانای پیشینه گفت‏ که بر در نشاید دو سوراخ سفت

مگر در گذرهای اندیشه گیر که از باز گفتن بود ناگزیر

درین پیشه چون پیشوای نوی‏ کهن گشتگان را مکن پیروی

چون نیروی بکر آزماییت هست‏ به هر میوه خود را میالای دست

(شرفنامه،ص 51،ابیات 9,10 و ص 52، ابیات 1 و 2)

نمونه‏هایی از این دست در«اقبالنامه»نیز موج‏ می‏زند:

بسی سالها شد که گوهر پرست‏ نیاورد ازین گونه گوهر به دست

فروشنده را جوهر آمد پدید متاع از فروشنده باید خرید

یکی سرو پیراستم در چمن‏ که بر یاد او می‏خورند انجمن

سخن زین نمط هر چه دارد نوی‏ برین شیوه نو کند پیروی

(اقبال نامه،ص 17،ابیات 7 و 8 و 11 و 12)

در همین زمینه و این که گردش روزگار هر وقت‏ و زمانی چیز تازه‏ای می‏خواهد و از کهنه‏ها روگردان‏ می‏شود،می‏گوید:

به هر مدتی،گردش روزگار ز طرزی دگر خواهد آموزگار

به بازی درآمد چو بازیگری‏ ز پرده برون آورد پیکری

به آن پیکر از راه افسونگری‏ کند مدتی خلق را دلبری

چو پیری در آن پیکر آرد شکست‏ چو آن پیکری دیگر آرد به دست

بدین گونه بر نو خطان سخن‏ کند تازه پیرایه‏های کهن

\*نظامی نه تنها از تأثیر شاعران‏ پیش از خود برکنار نمانده بلکه‏ این تأثیر بسیار چشمگیر است.

مایه برخی داستانها از «شاهنامه»گرفته شده است.

تأثیر زبان شاهنامه بر بیشتر آثار او بویژه«اسکندرنامه» مشهود است.

زمان تا زمان خامه نخل بند سر نخل دیگر برآرد بلند

عروس مرا پیش گوهر شناس‏ کند تازه‏رویی بس اقتباس

درین نامه کو،هم نرفتی به کوس‏ سخن گفتن تازه بودی فسوس

(اقبال نامه،ص 10،ابیات 4 و 6 و 7 و 8 و 9 و ص 11،ابیات 1 و 3 و 4)

این طرز غریب،نظامی را نازک خیال و باریک اندیش ساخته بود.نوع نگاه او،به شعرش حال‏ و هوای یک هنر غیر عادی می‏داد و این یکی از ظریفترین نکاتی است که در اندیشه بزرگان عرفان ما نهفته است.در نزد عرفای ما هر چه به عادت نزدیک‏ شویم از حقیقت دورتر شده‏ایم و با شکستن‏ عادتهاست که می‏توان به حقیقت رسید.پس عادت‏ لایق درگاه هنر نیست،بهتر آنکه به«خلاف آمد عادت»روی آورد؛

هر چه خلاف آمد عادت بود قافله سالار سعادت بود

(مخزن الاسرار،ص 108،بیت 5)

«خلاف عادت»همان تعبیری است که بعدها حافظ نیز آن را به کار برده است؛

در خلاف آمد عادت به طلب کام که من‏ کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم

(دیوان حافظ،غزل 319)

از دید نظامی،مضمون بکر لا یتناهی است و در مبدا فیض بخل نیست:

گر رسدت دم به دم جبرئیل‏ نیست قضا ممسک و قدرت بخیل

زین بنه چندان که بری دیگر است‏ دخل وی از خرج تو افزونتر است

(مخزن الاسرار،ص 148،ابیات 3,4)

بدون تردید سفتن چنین سخن بکر و بلندی نه‏ کاری است خرد و در خور هر دون پایه،و نظامی به‏ حق،هم غواص گوهر سخن است و هم این گوهر والا را به خوبی سفته است:

سخن گفتن بکر جان سفتن است‏ نه هر کس سزای سخن گفتن است

(شرفنامه،ص 47،بیت 8)

چه پنداری،ای مرد آسان نیوش‏ که آسان پر از در توان کرد گوش

گر انجیر خور مرغ بودی فراخ‏ نماندی یک انجیر بر هیچ شاخ

(شرفنامه،ص 94،ابیات 13 و 14)

قابل توجه است که سخن با چنین مقام رفیعی، در پیشگاه پروردگار عاجز و ناتوان است.نظامی، سخن را برغم تمام تواناییهایش،در بارگاه الهی عاجز می‏داند و تلاش او را برای نزدیکی به سراپرده کبریای‏ خداوند و توصیف حضرت حق ناکام می‏شمارد؛

پای سخن را که درازست دست‏ سنگ سراپرده او سر شکست

(مخزن الاسرار،ص 6،بیت 6)

مقام شهود و دیدار همان قصه آشنایی است که‏ نظامی نیز چون دیگر عرفا آن را تجربه کرده است و بارها و بارها در گوشه و کنار پنج گنج خویش از آن‏ باغ بلند که باغهای زمینی خیالی از رنگ و بوی اوست‏ خبر داده است:

از گل آن روضه باغ رفیع‏ ربع زمین یافته رنگ ربیع

(مخزن الاسرار،ص 16،بیت 5)

با دیدار این باغ وجود او همه چشم می‏گردد از شهود و تمام دل می‏گردد از عشق و تمام رقص‏ می‏شود از شادی و تمام حیرت از فر و شکوه.

در آن خرابات بی‏خویشی از دست ساقی ازلی‏ شرابی می‏نوشد و سودایی در سرش پدید می‏آید که‏ می‏خواهد بی‏خبران را خبر کند و بدان باغ فرا خواند.

نظامی نشان سخن پروران الهی را همین دیدار دانسته‏ و رسالت آنها را دنباله رسالت انبیا خوانده است و دقیقا همین جاست که میان شاعری و پیغمبری رابطه‏ای بس ظریف و باریک می‏یابد و شاعری و سخن پروری را سراپرده‏ای رازناک و دست نیافتنی معرفی می‏کند که‏ زیر سایه پیغمبری قرار دارد.اقبال لاهوری در این باره‏ می‏سراید:

شعر را مقصود اگر آدم گری است‏ شاعری هم وارث پیغمبری است

و این همه نشانگر آن است که شاعران از دیگران‏ برتر و از پیغمبران فروتر هستند و در حقیقت یک پله‏ پایین‏تر از پیامبران قرار دارند.با این وصف به گواه‏ حدیث نبوی«ان لله کنوزا تحت العرش مفاتیحه السنة الشعرا»زبان شاعران کلید گنج عرش است.

خاصه کلیدی که در گنج راست‏ زیر زبان مرد سخن سنج راست

آن که ترازوی سخن سخته است‏ بختوران را به سخن بخته است

بلبل عرشند سخن پروران‏ باز چه مانند به آن دیگران

ز آتش فکرت چو پریشان شوند با ملک از جمله خویشان شوند

\*مقام شهود و دیدار همان قصه‏ آشنایی است که نظامی نیز چون‏ دیگر عرفا آن را تجربه کرده است‏ و بارها و بارها در گوشه و کنار پنج گنج خویش از آن باغ بلند که‏ باغهای زمینی خیالی از رنگ و بوی اوست خبر داده است:

پرده رازی که سخن پروری است‏ سایه‏ای از سایه پیغمبری است

پیش و پسی بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا

این دو نظر محرم یک پوستند آن همه مغز آمده این پوستند

(مخزن الاسرار،ص 40،ابیات 12 و 13 و ص 41،ابیات 1-5)

نظامی در اندرز و نصیحت به سخنوران و این که‏ هر سخنور باید قدر و ارزش سخن خود را بداند و آن‏ را خوار و بی مقدار نکند چنین می‏فرماید:

چون سخنت شهد شد ارزان مکن‏ شهد سخن را مگس افشان مکن

تا ندهندت مستان گر وفاست‏ تا ننیوشند مگو گر دعاست

(مخزن الاسرار،ص 43،ابیات 6,7)

از نظر نظامی سخن فروشی جان به نان فروختن‏ است:

سخن جان است و جانداروی جان است‏ مگر چون جان عزیز از بهر آن است

تو مردم بین که چون بی رای و هوشند که جانی را به نانی می‏فروشند

(خسرو و شیرین،ص 31،ابیات 2 و 3)

سخن دانی و شاعری به منزله«چشمه حکمت» است و این چشمه به وسیله چند تن شاعر مداح و بی هنر و گدامنش،بی ارج و آبرو شده است:

رای مرا این سخن از جای برد کآب سخن را سخن آرای برد

میوه دل را که به جانی دهند کی بود آبی که به نانی دهند

(مخزن الاسرار،ص 42،ابیات 11,12)

چشمه حکمت که سخن دانی است‏ آب شده زین دو سه یک نانی است

(مخزن الاسرار،ص 41،بیت 8)

از این رو سخن فروشان را به گدایانی مانند می‏کند که از راه سخن کسب معاش می‏نمایند:

سیم کشانی که به زر مرده‏اند سکه این سیم به زر برده‏اند

هر که به زر سکه چون روز داد سنگ ستد در شب افروز داد

(مخزن الاسرار،ص 43،ابیات 1 و 2)

در این میانه،نظامی تیغی از الماس زبان می‏سازد و همه سخن فروشان را سر می‏اندازد:

تیغ ز الماس زبان ساختم‏ هر که بس آمد سرش انداختم

تیغ نظامی که سرانداز شد کند نشد گرچه کهن ساز شد

(مخزن الاسرار،ص 37،ابیات 7 و 8)

و خطاب به رقیب شعری خود می‏فرماید:

رقیب منا خیزی و در پیش کن‏ تو شو نیز و اندیشه خویش کن

ز تشویش خاطر جدا کن مرا به اندیشه خود رها کن مرا

ندارم سر گفتگوی کسی‏ مرا گفتگو هست با خود بسی

چو ما را سخن نام دریا نهاد در ما چو دریا بباید گشاد

در خانه بگشای و آبی بزن‏ چو مه خیمه‏ای در خرابی بزن

رها کن که آیند جویندگان‏ ببینند در شاه گویندگان

(شرفنامه،ص 381،ابیات 3 و 4 و 5 و 11 و 12 و 13)

چنانکه گفتیم نظامی در مخزن الاسرار شاعری را سایه پیغمبری می‏داند و معتقد است که باید شعر را در خدمت شرع گرفت:

تا نکند شرع تو را نامدار نامزد شعر مشو زینهار

شعر تو از شرع بدانجا رسد کز کمرت سایه به جوزا رسد

(مخزن الاسرار،ص 43،ابیات 8 و 10)

اما پس از چند سال در«لیلی و مجنون»شعر را دروغ می‏داند و دروغ‏ترین شعر را زیباترین شعر می‏شمارد:

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او

(لیلی و مجنون،ص 46،بیت 9)

او معتقد است که:

اگر راست خواهی سخنهای راست‏ نشاید در آرایش نظم خواست

نظامی اگر چه با مؤلف«قابوسنامه»موافق است‏ که:«شعر راست ناخوش بود»ولی در این نیز با او همسخن است که:«اندر شعر،دروغ از حد مبر،هر چند دروغ در شعر هنر است».

بنابراین از نظر او بافته شعر یک رشته‏اش حقیقت‏ است و نه رشته‏اش دروغ.از آن یک رشته نباید کاست‏ و بر این نه رشته نباید افزود:

من چو رسام رشته پیمایم‏ از سر رشته نگذرد رایم

رشته یک تاست ترسم از خطرش‏ خاصه ز اندازه برده‏ام گهرش

(هفت پیکر،ص 18،ابیات 4 و 5)

\*از نظر نظامی،سخن بلندی که‏ در شبهای دراز با خون جگر خوردن و نمک سود گشتن تن به‏ دست آید،حکم فرزند شاعر را دارد.

پس نظامی،شاعری را سخن پردازی می‏داند نه‏ گزارشگری؛ولی شرط آن است که اولا شگفت گویی‏ را چندان از حد نبرد که کار به گزافه گویی کشد و ثانیا همان سخن را هم طوری بگوید که خواننده باور کند؛ یعنی«دروغ راست مانند»بگوید:

مرا کار با نغز گفتاری است‏ همه کار من خود غلط کاری است

سخن گرچه گوهر برآرد فروغ‏ چو ناباورد افتد نماید دروغ

دروغی که ماننده باشد به راست‏ به از راستی کز درستی جداست

(شرفنامه،ص 74،بیت 8 و ص 75،ابیات 3 و 4)

اگر بخواهیم جمعی از این دو نظر متضاد درباره‏ شعر به دست دهیم،باید گفت که نظامی واقعی شاعر هوسنامه‏هاست و«هفت پیکر»و«خسرو و شیرین» نقطه اوج هنر و شعر ناب او به شمار می‏روند و نظامی‏ «مخزن الاسرار»در حقیقت سایه‏ای بیش نیست.با این حال چنانکه صفت سایه است همه عمر در تعقیب شاعر است:

ولیکن در جهان امروز کس نیست‏ که او را بر هوسنامه هوس نیست

هوس پختم به شیرین دستکاری‏ هوسناکان غم را غمگساری

چنان نقش هوس بستم بر او پاک‏ که عقل از خواندنش گردد هوسناک

(خسرو و شیرین،ص 32،ابیات 4 و 5 و 6)

سخن هم سلطان«صدر نشین»است و هم نام‏ سخن سنجان و اهل سخن را به«امیری»بر می‏آرد:

صدر نشین‏تر ز سخن نیست کس‏ دولت این ملک سخن راست بس

(مخزن الاسرار،ص 40 و 6)

شعر تو را سدره نشانی دهد سلطنت ملک معانی دهد

شعر برآرد به امیریت نام‏ کالشعراء امراء الکلام

(مخزن الاسرار،ص 43،ابیات 9 و 11)

و البته،شاعر معتقد است که شب هنگام برای‏ اندیشیدن و سخن پروری وقت مناسب‏تری است. گویی نطفه شعر در شب بسته می‏شود.در این هنگامه‏ تک اندیشه به گرمی می‏رسد و گوهر سخنان بلند و دیر پسند را صید می‏کند:

بر صفت شمع سر افکنده باش‏ روز فرو مرده و شب زنده باش

چون تگ اندیشه به گرمی رسد تند رو چرخ به نرمی رسد

هر چه بری نام نشانت دهند گر نپسندی به از آنت دهند

سینه مکن گر گهر آری به دست‏ بهتر از آن جوی که در سینه هست

به که سخن دیر پسند آوری‏ تا سخن از دست بلند آوری

(مخزن الاسرار،ص 44،ابیات 5-1)

به طور مسلم،هر سخنی در آغاز نیوشنده‏ای‏ می‏طلبد.صاحب سخن حکم گوهری را دارد که‏ بی‏خریدار راست نمی‏آید:

سخن را نیوشنده باید نخست‏ گهر بی‏خریدار ناید درست

کمر خوانی کوه کردن چو دیو همان چون ددان بر کشیدن غریو

به سیلاب در گنج پرداختن‏ جواهر به دریا درانداختن

از آن به که در گوش تاریک مغز گشادن در داستانهای نغز

(اقبال نامه،ص 278،ابیات 7-4)

ترک سخن گفتن و خاموشی گزیدن از جمله‏ نکات ظریفی است که نظامی در پایان مخزن الاسرار به آن می‏پردازد.خاموشی برای انسانها از دو ناحیه‏ حاصل می‏شود.یکی نادانی و دیگر دانایی.آن که‏ نادان است حرفی برای گفتن ندارد و آن که داناست‏ شهوت سخن گفتن ندارد؛باید از او پرسید تا پاسخ‏ گوید وگرنه خاموش خواهد ماند.در حکایت عارفانه‏ و رمزناک«بلبل و باز»،باز نماد خاموش سارترین‏ مرغان تصویر شده است ولی در عین حال بر دست‏ پادشاهان می‏نشیند و سینه کبک دری می‏خورد.اما بلبل با همه هنری که دارد و در یک چشم زد صد گهر نغز از کان غیب بیرون می‏آورد و نغمه سرایی می‏کند همواره بر سر خاری می‏نشیند و کرم خاکی می‏خورد:

باز بدو گفت همه گوش باش‏ بازی من بنگر و خاموش باش

من که شدم کارشناس اندکی‏ صد کنم و باز نگویم یکی

رو که تویی شیفته روزگار زانکه یکی نکنی و گویی هزار

(مخزن الاسرار،ص 177،ابیات 15-13)

نظامی در همین جا بر خویشتن خرده می‏گیرد و از زبان باز می‏گوید که شهرت سخنوری او را شهر بند کرده است:

بر مکش آوازه نظم بلند تا چو نظامی نشوی شهر بند

(مخزن الاسرار،ص 178،بیت 6)

و باز در مخزن الاسرار می‏فرماید:

حقه پرآوازه به یک در بود گنگ بود چون شکمش پر شود

خنبره نیمه برآرد خروش‏ لیک چو پر گردد،گردد خموش

گر پری از دانش،خاموش باش‏ ترک زبان گوی و همه گوش باش

(مخزن الاسرار،ص 177،ابیات 6-4)

از نظر نظامی،سخن بلندی که در شبهای دراز با خون جگر خوردن و نمک سود گشتن تن به دست آید، حکم فرزند شاعر را دارد.او شعر خود را رسما فرزند خویش می‏شمارد.در«لیلی و مجنون»از زبان فرزند خود،محمد،خطاب به خویشتن می‏گوید:

گفت ای سخن تو همسر من‏ یعنی لقبش برادر من

(لیلی و مجنون،ص 28،بیت 2)

در مخزن الاسرار بر این مفهوم تأکید می‏ورزد که‏ این نسبت باید درست باشد یعنی شاعر از سرقت شعر دیگری برکنار و مبری باشد:

نسبت فرزندی ابیات،چست‏ بر پدر طبع بدارد درست

(مخزن الاسرار،ص 42،بیت 5)

ناگفته پیداست که همواره در طول تاریخ‏ اندیشمندان و هنروران با تفکر و آفرینش هنری درصدد بوده‏اند تا به گونه‏ای خود را جاودانه سازند و شرنگ‏ مرگ را در کام خویش به شهد حیات بدل کنند؛و این‏ حیات ابدی ممکن نیست جز با اکسیر هنر که مس‏ وجود را به زر بدل می‏سازد و ذره را به خورشید بر می‏کشد:

تا نگویی سخن وران مردند سر به آب سخن فرو بردند

چون بری نام هر که را خواهی‏ سر برآرد ز آب چون ماهی

(هفت پیکر،ص 36،ابیات 3 و 4)

و به حقیقت،حکیم گنجه در کاخ پنج گنج خود تا ابد زنده خواهد بود:

نهان کی باشد از تو جلوه سازی‏ که در هر بیت گوید با تو رازی

پس از صد سال اگر گویی کجا او! ز هر بیتی ندا آید که ها او!

(خسرو و شیرین،ص 445،ابیات 15 و 16)

منابع:

1-اشیدری،گیتا،کشف الابیات خمسه نظامی گنجوی،تهران،مؤسسه‏ مطالعات و تحقیقات فرهنگی،1370.

2-الهی قمشه‏ای،حسین،مقالات،تهران،انتشارات روزنه،1376.

3-ثروت،منصور،مجموعه مقالات کنگره بین المللی نهمین سده تولد حکیم نظامی گنجوی،تبریز،انتشارات دانشگاه تبریز،1372.

4-ثروت،منصور گنجینه حکمت در آثار نظامی،تهران امیر کبیر، 1370.

5-حمیدیان،سعید،آرمانشهر زیبایی،تهران،نشر قطره،1373.

6-خالقی مطلق،جلال،گل شعر تا گل شعر،مجله ایران شناسی، شماره سوم،1370.

7-زرین کوب،عبد الحسین،پیر گنجه در جستجوی ناکجاآباد،تهران، انتشارات سخن،1370.

8-زرین کوب،عبد الحسین،با کاروان حله،تهران،انتشارات علمی و فرهنگی،1374.

9-زرین کوب،عبد الحسین،سبک بیان نظامی،مجله آشنا،شماره دوم، 1370.

10-شهابی،علی اکبر،نظامی،شاعر داستانسرا،تهران،ابن سینا، 1344.

11-نظامی گنجوی،ابو محمد الیاس،گزیده مخزن الاسرار،تصحیح‏ دکتر بهروز ثروتیان،تهران،نشر توس،1372.

12-مخزن الاسرار،تصحیح و تحشیه وحید دستگردی،تهران،مؤسسه‏ علمی و فرهنگی،1375.

13-گزیده مخزن الاسرار،به کوشش عبد المحمد آیتی،تهران،انتشارات‏ علمی و فرهنگی،1375.

14-پرده سحر سحری(گزیده مخزن الاسرار)،به کوشش دکتر رضا انزابی نژاد،تهران،نشر جامی،1375.

15-لیلی و مجنون،تصحیح و تحشیه وحید دستگردی،تهران،مؤسسه‏ مطبوعاتی علمی.

16-خسرو و شیرین،تصحیح و تحشیه وحید دستگردی،تهران،مؤسسه‏ مطبوعاتی علمی.

17-اسکندرنامه،تصحیح و تحشیه وحید دستگردی،تهران،مؤسسه‏ مطبوعاتی علمی.